



## اسماعیلیه و ادبیات اسماعیلی در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی

ای. برتلس

ترجمه: میرزا شکورزاده

«این مقاله از رساله علمی «ادبیات فارسی و تاجیک در عصرهای دوازدهم - چهاردهم میلادی» (بخش اول، شهر دوشنبه، ۱۹۷۶) برگزیده شده است. مقاله با روح ماده‌گرایی که آن زمان بر اتحاد شوروی حاکم بود، به قلم آمده است، با این همه دارای ارزش علمی است و تنها اندک تصرفی در سبک آن به عمل آمده است.»

ایران‌شناخت

### اطلاعاتی مختصر دربارهٔ پیدایش و تاریخ دوره‌های اول اسماعیلیه و قرمطیه

در صدر اسلام (قرنهای هفتم - نهم میلادی) در تمام سرزمینهای بزرگی که از جانب اعراب تسخیر و تابع خلافت شده بودند، مناسبات فئودالی رشد کرده، مالکیت کلان زمینداری در حال تشکّل بود و دهقانان آزاده بتدریج گرفتار یوغ اسارت می‌شدند.

دولت متمرکز خلافت در دست طبقه زمینداران، وسیله توانایی بود برای فرونشاندن آشوبها و اعتراضهای کشاورزان. کشاورزان برای آزادی و حفظ زمینهای خود شدیداً علیه اسارت اجتماعی در مبارزه بودند. در طی قرنهای هشتم و نهم میلادی در قلمرو پهنای خلافت، از دریای مدیترانه تا شبه جزیره هند، صدها شورش دهقانی (از جمله شورش بابک خرمدین، شورش مفتح - سفید جامگان و...) صورت گرفت. در قرنهای میانه، اشکال ایدئولوژی اعتراض و شورشها، بدعتهای گوناگون مذهبی بودند که علیه اسلام ارتدوکس جریان پیدا کرده بود. در ایران و ماوراءالنهر که توسط اعراب مسلمان تصرف شده بود، مبارزه کشاورزان برای زمین و آزادی با مبارزه همگانی مردم برضد استیلاگران عرب، حتی در آغاز برضد اسلام بیشتر می شد. دهقانان - زمینداران محلی که در ابتدا از جانب استیلاگران، بعد توسط صاحبان مقام و خلافت از قدرت و حاکمیت برکنار می شدند، درصدد بهره گیری از شورشهای مردمی به سود خود بودند. اما اکثر اوقات آنها به استیلاگران ملحق شده به اسلام می گرویدند، و بتدریج با اعیان و اشراف عرب همدل می شدند. آئین زرتشتی ایران ساسانی در میان توده ها موفقیت پیدا نکرد، و به آسانی تحت فشار اسلام که نسبت به کیش زرتشتی، از برتریهای دموکراتیک برخوردار بود، اهمیت خود را از دست داد. اما برخی از بدعتهای غیراسلامی نظیر مزدکیه که بازگوی اعتراضهای مردم علیه اقتدار طبقه حاکم ایران ساسانی بود، همانا باقی ماندند.

در مدتی کوتاه سرزمینهای بسیار وسیعی که خلافت اسلامی تصرف کرده بود، تابع حاکمیت آن شد. دولت مرکزی یعنی خلافت، برای رشد

قدرت و نفوذ فئودالها، مالکیت زمین و زمینداران، استعمار فئودالی و فرونشاندن آشوبهای دهقانان در فعالیت بود. اعیان و اشراف نیز که در خدمت حکومت مرکزی بودند و پایه های املاک فئودالی خود را تحکیم می کردند، با افزودن اقتدار، برای استقلالشان نیز در تلاش بودند، و بدین ترتیب در داخل خلافت، گرایش به جدایی طلبی به وجود آمد و خروج هواداران چنین گرایشهایی گاهی رنگ بدعت به خود می گرفت.

بر اثر برده گرداندن دهقانان (روستائیان)، کاهش نهضت های کشاورزان، و نیرومند شدن طبقه فئودالها دولت مرکزی اهمیت خود را از دست داده، بتدریج به امیرنشینها و سلطان نشینهای جداگانه ای تقسیم گردید؛ و در مناطقی که مبارزه کشاورزان علیه اسارت هنوز ادامه داشت، (مثلاً در خراسان و ماوراءالنهر) دولتهای متمرکز محلی نظیر سامانیان و غزنویان پیدا شدند که آنها نیز زیر تأثیر گرایشهای جدایی طلبی فئودالها و شورشهای کشاورزان و ضربه سلطه جویی سلجوقیان در قرنهای دهم و یازدهم میلادی از هم پاشیدند.

روابط مردم کوچ نشین با مردم بومی، نقش بزرگی در تاریخ این دوره داشت. کوچ نشینان به سبب اوضاع اجتماعی و اقتصادی خود، مدام به این سرزمینهای ثروتمند و پر نعمت می تاختند. در قرنهای نهم تا یازدهم، تجارت و صنعت در ایران و آسیای مرکزی در حال رشد بود و شهرها نیز وسعت می یافتند. از میان اعیان و اشراف گروههایی پیدا شدند که با صنعت و تجارت ارتباط داشتند، و تعداد تجار و صنعتگران رو به افزایش بود. ناگفته نباید گذارد که صنعتگران و مردم عادی در مبارزات طبقاتی این دوره، نقش مهمی ایفا می کردند. از این رو، شرایطی که خاص قرون

میانه بود، پدیدار می‌گشت. هر چند جامعه کلاً به دو طبقه مختلف یعنی استعمارگر و استعمارزده تقسیم نشده بود، اما پیکار آنها، صرفنظر از منافع طبقاتیشان، علیه اسلام ارتدوکسال و دولت متمرکز جریان پیدا می‌کرد.

این سیر مختصر تاریخی نشان می‌دهد که تعیین دقیق نام گروه‌های طبقاتی و نیز محل تأسیس این مکاتب دینی که در آن شرایط به وجود می‌آمدند، بسیار مشکل است. نویسندگان قرون میانه هر چند در جریان رویدادهای زمان به سر برده‌اند، ولی اطلاعات همه جانبه‌ای از مرام و مسلک این و یا آن مذهب نداشتند، و یا اینکه توجه لازم را به این مسائل از خود نشان نمی‌دادند. به طوری که حتی نام این مذاهب را نیز با هم مخلوط می‌کردند. آنها (نویسندگان قرون میانه) مذاهبی چون قرمطیان، اسماعیلیان، باطنیان، خرم دینیان، مزدکیان و جانبداران مقنع را که در واقع نوعی مبارزه علیه اسلام ارتدوکسال داشتند، با هم خلط می‌کردند. از این رو، وقتی می‌توانیم خود را از اشتباهها و ارهانی‌ها که دگرگونی‌های اجتماعی دوره‌های مختلف را مشخص و چشم‌انداز روشنتر رشد و کمال این و یا آن مذهب و گرایش را در زمانی معین پیش نظر آوریم.

در سال ۸۹۶ میلادی، در مرکز خلافت عباسیان، در ایران جنوبی و خوزستان شورشی سرزده که در تاریخ از آن بانام «شورش زنجی‌ها» (زنجی‌ها) یاد شده است. هزاران غلام زنجی که به آبیاری و کشت و زرع در شوره‌زارها اشتغال داشتند، سر برافراشتند و کشاورزان محلی و قبایل بدوی نیز به آنها پیوستند. این شورش تحت تبلیغات شیعیان صورت می‌گرفت که حدود پانزده سال ادامه پیدا کرد. بنابه عقیده تاریخنگاران در

روزهای نخست، دسته‌های قرمطی در شورش شرکت داشتند. قرمطیان در سال ۸۹۱ میلادی، در شهری به نام «واسط» سر به شورش برداشتند که سبب ضعف دولت عباسی گردید. این شورش تنها در سال ۹۰۶ میلادی فرونشاند شد.

شورشیان در پی راهی برای نجات از وضع وخیم و اسفبار اجتماعیشان بودند. آنان از فرا رسیدن روز قیامت و ظهور حضرت مهدی (عج) بشارت می‌دادند. ناگفته نماند که رهبران مذهب اسماعیلی از این ناآرامیها به نفع خود استفاده می‌کردند. اسماعیلیان اعلام داشتند که امام مهدی خیلی پیش از این روزگار از آسمان فرود آمده است و از این رو شخصی را «مهدی» عنوان کردند که گویا از نسل اسماعیل، یعنی علی (ع) و حتی خود حضرت محمد (ص) بود. دشوار است که بگوییم آن شخص، آنچنان که اسماعیلیان دعوی داشتند، به واقع وارث اسماعیل بوده و یا آنچنان که مخالفان این مذهب گفته‌اند، وی فردی اوپاش‌گونه بوده است. همان گونه که منابع اطلاع داده‌اند، مبلغان «مهدی» مذکور در بسیاری از مناطق قلمرو خلافت به نفع خویش تبلیغات می‌کردند.

شورش قرمطیان در بسیاری از مناطق مواجه با شکست گردید. در نتیجه، مبلغان مجبور شدند که فعالیت خود را نخست به مصر و بعد به مغرب (مراکش) انتقال دهند که در این سرزمینها از پیش نیز از نفوذ سیاسی برخوردار بودند. در این سرزمینها، هواداران مهدی توجه قبیله بربرها را به خود جلب کردند و «مهدی» با پشتیبانی این قبیله، دودمان اغلبیان را که تابع خلیفه بودند واژگون ساخته، و خود در سال ۹۰۹ میلادی در شهر «رقاده» بر تخت حکمرانی این دودمان نشستند. بدین



منوال، خلافت فاطمیان تأسیس گردید که بعد از پنجاه سال قلمرو مصر را بتدریج به دست آورد و به دولتی مقتدر و متمرکز تبدیل گردید، و شهر قاهره، در سال ۹۷۴ میلادی پایتخت این دولت اعلام شد.

قریب دو قرن، رهبران مذهب ذکر شده، در رأس این دولت قرار داشتند، و در تلاش بودند تا تعلیمات اسماعیلی را صورت مذهب رسمی و دولتی داده، و این تعلیمات را چه در مرز و بوم خویش و چه در خارج از آن گسترش دهند، و هر چه بیشتر کشور و سرزمینهای دیگری را نیز تحت تصرف خود درآورند.

عباسیان در مرکز خلافت، شورش قرمطیان را سرکوب نمودند. ولی نتوانستند بر گروههای قرمطی که به بحرین عقب نشسته و به قبایل بدوی پیوسته بودند، پیروز گردند. در قرن دهم میلادی، دولت کوچکی در بحرین عرض وجود کرد که مرکز آن «الاحساء» (لحساء) نام داشت. این دولت گاهی از فاطمیان جانبداری می کرد و علیه خلافت عباسیان عصیان می نمود. در سال ۹۳۰ میلادی گروهی از قرمطیان به مکه مکرمه هجوم بردند و حاجیان زیادی را به قتل رسانده حجرالاسود را با خود بردند. این عمل وحشیانه آنها که توهین به اعتقادات مسلمانان راستین بود، سالیان دراز در کشورهای اسلامی از یادها زدوده نمی شد و از آن زمان به بعد بدعتکاران اشدی (افراطی) را «قرمطی» گفتند و به همین جهت نیز در قرنهای دهم - دوازدهم میلادی اسماعیلیان را قرمطی می نامیدند.

توصیف کلی مذهبی که در خلافت فاطمیان و دولت قرمطیان متداول بود، امکان پذیر نیست. علم تاریخ تاکنون به بسیاری از حقایق در این باب پرتو روشنی نینداخته است. ولی ما باید بر تفاوت کلی ساختارهای

اساسی اندیشه مذهبی و دولتی آنها توجه داشته باشیم. این تفاوت عبارت از این است که در رأس دولت فاطمیان همیشه کسی قرار داشت که خود را وارث امام مهدی (عج) و به تعبیر دیگر وارث حضرت محمد (ص) می دانست، که رهبری مذهبی و معنوی را بر عهده دارد، و در رأس دولت قرامطه نیز شورا، یعنی «موکلان موقت»، ریاست مذهبی را عهده دار بودند. قرمطیان بر این باور بودند که اما مهدی (عج) به آسمان رفته و هر آینه برای نجات مردم باز خواهد گشت. تعلیمات قرمطیان به تخمین در سال ۹۳۰ میلادی در شهر ملتان هندوستان که توسط گماشتگان دولت بحرین به این سرزمین راه یافته بود، انتشار یافت. خلافت فاطمیان چنین القا می کرد که تمامی هواداران «دین حق» یعنی پیروان اسماعیلیه باید از امام اسماعیل که از سال ۹۷۴ میلادی در قاهره در گوشک مخصوصی اقامت داشت، فرمانبرداری کنند.

#### انتشار عقاید اسماعیلیه در ایران و آسیای مرکزی

در قرون هشتم - دهم میلادی، تقریباً تمامی ایران و آسیای مرکزی بی سواد بودند. بخش اعظم اهالی در روستاهای دور از هم به سر می بردند و بخش کوچکی نیز همانند کوچ نشینان عمر می گذراندند. در چنین اوضاعی بسیاری از آئینهای پیش از اسلام هنوز وجود داشت که تا اندازه ای رنگ اسلامی به خود گرفته بودند. به سبب پایین بودن سطح فرهنگ، و نبودن تماس و ارتباط درست بین مردم، سنتها نقش بزرگی در جامعه ایفا می کردند. از این رو، اندیشه های جدید مذهبی اُمّیان پیدا می شدند و باورها بیشتر صورت دیگری به خود می گرفتند و مردم بر این

گمان بودند که گرفتاریها و مصائب زیاد سبب شده است که «حاکمان از خدا بی خبر» و پادشاهان ناپرهیزگار و نوکران آنها، «دین حق» را فراموش کنند. از این رو، آنان نظیر اهل بدعت قرون میانه، - به تعبیر فردریش انگلس - به پاکسازی مذهب تمایل نشان می دادند.

لازم به یادآوری است که پیروان شیعه در آغاز پیدایش، براین عقیده بودند که وارثان حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) حاملان علم مخصوصی هستند که آن را حضرت محمد (ص) قبل از رحلتش به بستگانش وصیت کرده است، و این علم «دین حق» است و تابعیت از دانندگان این علم یعنی علویان، که حاکمانی عادل اند، بشریت را از بدبختیها نجات می دهد. این گونه ترغیبها و تبلیغها، در بسیاری از مردم کارگر می افتاد و آنها براین امید بودند که علویان عدالت را در سراسر جهان برقرار خواهند کرد. بدین ترتیب درصدها شورشی که در قرنهای هفتم - دهم میلادی اتفاق می افتاد، و علویان راستین و یا دروغین رهبری را در دست داشتند، چنین شیوه و پنداشتی، امر واقع می گردید.

انتقال علم به «آل پیغمبر» توسط وارثان صورت می گرفت. حتی امام بی وارث ذکور و یا امامی که پسر ارشد، هنگام حیات خود امام در گذشته بود، امام حقیقی به شمار نمی آمد! با وجود این در این مبارزات شدید، رعایت توارث همیشه امکان نداشت. به علاوه علویان زیادی به سروری آل پیغمبر (ص) دعوی داشتند. امام جعفر صادق (ع) در سال ۷۶۴ میلادی درگذشتند که ششمین امام اهل تشیع است. پسر ایشان اسماعیل قبل از پدر فوت کرده بود. اما اولین گروه اسماعیلیان (هواداران اسماعیل) اعلام داشتند که «گویا او ناپدید» شده است، و اسماعیلیان، پسر اسماعیل یعنی

محمد را همچون امام حقیقی و یا سرور جماعت شناختند. در سال ۸۷۴ میلادی، امام حسن عسکری (ع) یازدهمین امام شیعیان، وارث برادر اسماعیل یعنی امام موسی کاظم (ع) درگذشت. خلف او محمد مهدی (ع) که بعدها امام زمان (عج) عنوان گرفت، به قول اسماعیلیان در سال ۸۶۹ میلادی، در سامرا (۶۰ کیلومتر دورتر از بغداد) غیب زد. اسماعیلیان اعتقاد داشتند که وی روزی از آسمان فرود خواهد آمد، و تا به امروز منتظر بازگشت وی هستند. در تاریخ اسلام از اصل رجعت توسط علویان و غیرعلویان بارها استفاده شده است. سخن گفتن از فرا رسیدن روز قیامت و رجعت مهدی آخرالزمان (عج) هنگام شورشها و آشوبها امری آسان و سودبخش بود. ولی این گونه شعارها در دوران صلح و صلاح، آرامش و پایداری حاکمیت دودمانها (مثل فاطمیان) ارزشی نداشتند. از این رو، اسماعیلیان ترغیب و تبلیغ می کردند که در روی زمین امامت متداوم باید برقرار باشد تا امام پرهیزگار بتواند آن را با رمز و راز تأویل کند. باید تمام باشندگان زمین به حکم او سر اطاعت فرود آورند و فقط آن هنگام است که خیر و امان پایدار می گردد. جمله مخالفان امام را یا نابود باید کرد و یا به اطاعت خود درآورد.

در قرون هشتم - دهم میلادی در سرزمین پهناور ایران و آسیای مرکزی صدها شورش و قیام سر زد. بویژه قیام و شورشهای ابومسلم (۷۶۵ - ۷۴۷ م)، به آفرید و سنبادگیر (۷۵۵ م)، استاد سیس (۷۶۷ م)، بابک (۸۸۷ - ۸۱۶ م) و مقنع (۷۸۳ - ۷۷۶ م) که پایه های خلافت رابه لرزه درآوردند. طبق اخبار سرچشمه ها و منابع در این دوره در اصفهان، هرات، خراسان، فارس، طبرستان، ری و بسیاری جاهای دیگر قیام و آشوبهایی

صورت گرفت که سروری آنها را وارثان حضرت علی (ع) برعهده داشتند. در بسیاری از این قیامها، شعارهای شیعیان، با شعارهای آئینهای محلی دیگر نظیر مزدکیه با هم می آمیختند. در سیاستنامه اثر نظام الملک، نکته جالب توجهی به چشم می خورد که در آن مؤلف از شعارهای دوره نخست قیام سنبادگیر اطلاعاتی به دست داده است.

سنباد می گوید: «ابومسلم نمرده است، بلکه کبوتر سفیدی شده و به آسمانها پرواز کرده است و همراه مهدی و مزدک پنهان شده است، و هر سه باز می گردند و ابومسلم پادشاه و مزدک وزیر او خواهد شد.» به قول نظام الملک چون رافضیان (شیعیان) نام مهدی و مزدکیان نام مزدک را شنیدند، شمار بسیاری گرد آمده، کار سنباد بالا گرفت. چنین پیداست که سروران و رهبران قیامها، آئین مذبههای محلی مردم ایران و آسیای مرکزی را در نظر گرفته و با تشویق و تبلیغ، موقعیت خود را قویتر می کردند تا پیروز گردند، و به شخصیتهای آنان یعنی مزدک، ابومسلم، بابک و مقنع آب و رنگ «الهی» می بخشیدند.

اوضاع سیاسی هنگامی که در اوایل قرن دهم میلادی، فاطمیان مبلغان خود را به سرزمینهای ایران و آسیای مرکزی می فرستادند، چنین بود. خلافت عباسی ضعیف شده، از هم فرو پاشیده، و تنها نامی از آن باقی مانده بود. خراسان و ماوراءالنهر در آغاز قرن دهم میلادی تحت حاکمیت سامانیان قرار گرفته بود. ولایتهای غربی خلافت عباسی، و خود شهر بغداد از سال ۹۳۲ میلادی به قبضه تصرف آل بویه که از تشیع جانبداری می کردند، درآمده و خلیفه عباسی را به تابعیت خود درآورده بودند. فاطمیان در سال ۹۷۴ میلادی، تمامی سرزمین مصر را ضبط کرده،

می کوشیدند از طریق تبلیغات مخفی، توجه سامانیان را به خود جلب کرده، و ضربه مهلکی برخلافت عباسی وارد آورند.

### اسماعیلیه در ایران و آسیای مرکزی در قرنهای دهم و دوازدهم میلادی

شکل مبارزه تاریخی را گاهی عقاید مذهبی مشخص می کند؛ و این اندیشه در تاریخ جنبشهای اسماعیلی در ایران و آسیای مرکزی نیز قابل تطبیق است. در واقع دگماتیک دولت فاطمیان، بویژه تعلیمات «امامت متداوم» و همچنین ویژگیهای تفکرات مذهبی مردم ایران و آسیای مرکزی، سبب شدند که کلیه جنبشهای اسماعیلی در قرنهای دهم - یازدهم میلادی در این سرزمینها با فعالیتهای گماشتگان مصری درآمیزند که آنها را بیشتر به خاطر «امام زمان (عج)» و «مجریان دین حق» می پذیرفتند.

نزدیک به سال ۹۶۰ میلادی، محمد نخشی، داعی (مبلغ) نامور اسماعیلی و فرستاده فاطمیان در بخارا پایتخت سامانیان، مشغول تبلیغات بود. به موجب نوشته های منابع، امیر نصر دوم سامانی مدتی تبلیغات محمد نخشی را پذیرفت و درصدد اتحاد با فاطمیان برآمد. بخشی از اعیان و اشراف، و همچنین مردم بازار به محمد نخشی پیوستند. اما روحانیان سنی مذهب، سرکردگان و نوکران و غلامان ترک علیه وی برخاستند و او را مغلوب کردند. امیر نصر ناگزیر از انصراف از تاج و تختش گردید. محمد نخشی نیز کشته شد و اسماعیلیان مجبور شدند که در قلمرو سامانیان به طور مخفیانه به تبلیغات بپردازند. بعد از انقراض



دودمان سامانی و بر سر قدرت آمدن غزنویان، فعالیت داعیان اسماعیلی و نیز مبارزه بر ضد آنها ادامه یافت.

در سال ۱۰۱۲ میلادی خلیفه فاطمی، سفیری به نام الحکیم تهراتی را با نامه‌ای مخصوص به دربار سلطان محمود غزنوی فرستاد. اما وقت مسافرت ناموافق افتاد. زیرا پیش از آن، محمود غزنوی چند تن از داعیان اسماعیلی را کشته بود. او نمی‌خواست با خلیفه عباسی ترک رابطه کرده و با فاطمیان مناسبات دوستانه برقرار کند. تهراتی در مجلس سلطان متهم به کفرگشت و به قتل رسید، و سلطان محمود در مقابل چشمان همگان، نامه خلیفه فاطمی را پاره کرد و بر آن آب دهان افکند و در این باره اخباری برای القادر، خلیفه عباسی فرستاد. علت ناکامی سفارت تهراتی این بود که سلطان محمود در سیاست داخلی خود به شدت از سنت پیروی می‌کرد و این با نظام حکومتداری و همچنین با سیاست خارجی او نیز موافق بود.

بعد از چندی فاطمیان از نوکوشش کردند که سلطان محمود را به سوی خود بکشانند. در سال ۱۰۲۳ میلادی یکی از نزدیکان سلطان محمود و نماینده طبقه دهقانان یعنی معتبر المکالی که به لقب «امیر حسنک» شهرت داشت، به زیارت حج رفت. وی در بازگشت آهنگ مصر کرد و در مصر از او خواستند که از جانب ظهیر، خلیفه فاطمی لباسها و هدایایی به عنوان هدیه و ارمغان برای سلطان محمود غزنوی ببرد. وی با خوشحالی پذیرفت و چون القادر، خلیفه عباسی از این امر آگاهی یافت از سلطان محمود قتل امیر حسنک را تقاضا نمود.

سلطان محمود به این امر راضی نشد. ولی هدایای خلیفه فاطمی را

برای القادر فرستاد و وی آنها را در مقابل چشمان مردم سوزاند. بعد از آنکه سلطان مسعود در ۱۰۳۰ میلادی بر تخت سلطنت غزنویان نشست، امیر حسنک را به همان اتهام ارتباطش با اسماعیلیان به قتل رساند. اینکه منابع تاریخی در مورد دو واقعه مبارزه علیه اسماعیلیان - که در بالا ذکر شد - اخبار مفصلی را ارائه می‌دهند، امری طبیعی است. درباره از میان برداشتن اسماعیلیان توسط سلطان محمود اطلاعات دیگری نیز وجود دارد. مثلاً وی هنگام لشکرکشی به هندوستان یعنی در سالهای ۱۰۱۰ - ۱۰۰۶ میلادی جماعت قرمطیه را در ملتان نابود ساخت که تقریباً در سال ۹۳۰ میلادی تأسیس گردیده بود.

سرچشمه‌ها و منابع، درباره قتل عام اهل بدعت در آنجا اطلاعاتی به دست می‌دهند.

سلطان محمود در سال ۱۰۲۹ میلادی به ری که در آن هنگام در تصرف سلاله آل بویه بود، لشکر کشید. محمود بعد از ضبط ری بسیاری از باطنیان را در شهر و اطراف آن به قتل رساند و در برابر مردم آنها را کشته، کتابهای «کفر» آمیزشان را آتش زد.

غزنویان، اسماعیلیان را نه تنها دشمن داخلی، بلکه دشمن خارجی نیز به شمار می‌آوردند که از دیدگاه آنها مانعی برای تحقق نقشه‌هایشان در ارتباط با ولایتهای غربی خلافت به حساب می‌آمدند. سلطان محمود در سال ۱۰۲۹ میلادی در صدد لشکرکشی به مصر برآمد، و بر آن بود که فیلهای جنگی را از طریق رود نیل عبور داده، حکومت قرمطیان را سرنگون ساخته، حاکمیت فاطمیان را از میان بردارد و پسرش سلطان مسعود نیز در آغاز حکومتش چنین نیتی داشت. ولی تغییر وضع تاریخی

و انقراض دولت غزنویان و استیلای سلجوقیان در سال ۱۰۶۰ میلادی به تحقق این نقشه‌ها خلل وارد آورد.

فاطمیان چون پیشین، پایدار بماندند و داعیان اسماعیلی علی رغم تعقیب و پیگیری شدید به فعالیت‌های خویش در سرزمین‌های ایران و آسیای مرکزی ادامه می‌دادند.

ابن اثیر خبر می‌دهد که گروهی از مبلغان اسماعیلی در سال ۱۰۶۴ میلادی، به قلمرو قراخانیان در ماوراءالنهر راه یافته، مردم را ترغیب و تشویق می‌کردند که از خلیفه فاطمی یعنی المستنصر اطاعت کنند. آنها در اندک زمانی آنچنان قدرت یافتند که حتی بغراخان فرمانروای قراخانیان نیز جرأت یافت آشکارا علیه آنها اقدام کند. با این همه سرانجام موفق شد اسماعیلیان را در بخارا و دیگر شهرهای منطقه نابود سازد. مؤید فی الدین داعی نامدار اسماعیلی در پایان سالهای ۳۰ قرن یازدهم میلادی، در شیراز در قلمرو نماینده سلاله آل بویه، یعنی ابوکالیجار کار تبلیغاتی خویش را گسترش داد. فاطمیان این مبلغ را به عنوان «حجت فارس» گماشته بودند.

مؤید فی الدین در زندگینامه‌اش به طور مفصل نقل می‌کند که چگونه ابوکالیجار را به خود مایل کرده است. او همچنین از مباحثه‌هایش با فقیهان سنی و پیکار خود با ایشان در آنجا سخن رانده است. در نمازهای جماعت که مؤید فی الدین ترتیب می‌داد، نخست خلیفه فاطمی و بعد ابوکالیجار را دعا می‌کردند. رابطه میان دیلمیان و نوکران و مقربان آنها با حاکمان اسماعیلی گسترش می‌یافت. با این همه، مبارزه شدید میان مؤید فی الدین و روحانیون سنی با پشتیبانی خلافت عباسی، با پیروزی سنیان به

پایان رسید و مؤید فی الدین مجبور به فرار از شیراز گردید و حدود سال ۱۰۴۵ میلادی به دربار فاطمیان پناهنده شد.

سلجوقیان در سال ۱۰۵۵ میلادی، بغداد را ضبط کردند. طغرل در صدد ادامه حملات خود برآمد، و با قیصر روم (بیزانس) در مورد استیلا و تقسیم سرزمین و متصرفات فاطمیان در سوریه و جزیره به توافق رسید. خلیفه فاطمی به مؤید فی الدین سفارش کرد که از این تاخت و تاز جلوگیری کند. مؤید فی الدین سوء قصدی ترتیب داد که در تاریخ تحت عنوان «معامره بسا سیری» مشهور است. بسا سیری سپهسالار لشکر آل بویه بود. هنگامی که لشکر طغرل در سال ۱۰۵۵ میلادی به بغداد نزدیک شد، بسا سیری افراد صادق خود را از شهر برآورد. در این هنگام مؤید فی الدین به بسا سیری مراجعه نمود و اظهار داشت که فاطمیان به وی کمک خواهند کرد. مؤید فی الدین به موفقیتی گذرا دست یافت. بسا سیری بغداد را تسخیر و پانزده ماه در این شهر خطبه را به نام المستنصر خلیفه فاطمی خواند و نقشه طغرل سلجوقی جامه عمل پوشید. با این همه طغرل بعدها بغداد را تصرف کرد و بسا سیری به قتل رسید و خلافت به خلیفه عباسی بازگشت.

مؤید فی الدین پس از بازگشت به مصر (۱۰۵۹ میلادی) به مرتبه «داع الدواعی» رسید که در اصل بالاترین عنوان تشویقی فاطمیان بود.

در این روزگار، فعالیت ناصر خسرو شاعر و مبلغ برجسته اسماعیلی نیز در سالهای ۴۰-۵۰ قرن یازدهم میلادی جریان داشت که در این مورد در صفحات بعد سخن خواهیم گفت.

با فعالیت حسن صباح (متولد سال ۱۰۴۰ میلادی) که از معاصران



نامدار ناصر خسرو بود، دوره تازه‌ای در تاریخ فعالیت اسماعیلیان آغاز می‌شود که با عنوان «دعوت جدید» شهرت دارد. در سال ۱۰۷۸ میلادی حسن صباح در ری با تشویق امیر دأرب، مذهب اسماعیلی را پذیرفت و به قصد دربار فاطمیان رهسپار مصر شد. ولی خلافت فاطمیان آن اعتبار و شوکتی را که در سالهای چهل قرن یازدهم میلادی داشت، از دست داده بود.

در سال ۱۰۶۲ میلادی، اوضاع اقتصادی فاطمیان با مشکلاتی مواجه شد و آشوبهایی در بین لشکریان آغاز گردید و تنها در سال ۱۰۷۴ میلادی، با اراده استوار سپهسالار بدرالجمالی نظم در کشور برقرار شد. خود خلیفه المنتصر، آشکارا تحت تسلط و فرمان بدرالجمالی قرار گرفت و مجبور شد دختر بدرالجمالی را به عقد ازدواج پسر کوچکش (مستعلی) درآورد. ولی پسر بزرگ خلیفه و وارث خلافت فاطمیان یعنی نزار با بدرالجمالی نهانی دشمنی می‌ورزید و قصد داشت اقتدار پیشین دولت فاطمی را برقرار سازد.

حسن صباح در سال ۱۰۸۰ میلادی به عنوان «داعی» و یا شاید «حجت» فاطمیان به وطن خود بازگشت و تبلیغاتش را در اصفهان، کرمان، یزد و خوزستان آغاز نمود. او سه سال در دامغان اقامت کرد و نظام الملک وزیر قدرتمند ملک‌شاه سلجوقی دستور داد تا حسن صباح را بازداشت کنند. اما بازداشت وی کار آسانی نبود.

حسن صباح شخصیتی با استعداد بود، وی تنها به تبلیغات مخفی قناعت نکرد. او شیوه‌ای جدید برای مبارزه برگزید که زمانی حضرت محمد(ص) در مدینه برگزیده بود. وی تصمیم گرفت «دارالهجرت»هایی

را سازمان دهد و به تسخیر قلمرو سلجوقیان بپردازد. حسن صباح در سال ۱۰۹۰ میلادی قلعه مشهور الموت را در اطراف قزوین تصرف نمود، و در سال ۱۰۹۲ میلادی، قلعه نوا را در پیرامون شهر قائن قهستان را ضبط نمود. وی داعی خود حسین قائنی را به آنجا فرستاد.

حسین قائنی، طبس، قائن، و دیگر شهرهای قهستان را به دست آورد. اسماعیلیان در همه جا قلعه‌ها را از نو آباد می‌کردند و به جمع‌آوری سلاح آغاز کرده، برای تأمین آذوقه لشکر خود به کشت و زرع می‌پرداختند. در پائیز سال ۱۰۹۲ میلادی، ملک‌شاه با صلاح‌الدین نظام‌الملک، لشکری به قصد نابودی اسماعیلیان به حوالی قزوین و قهستان فرستاد. این لشکر سلجوقی با شکست مواجه گردید. در ماه اکتبر ۱۰۹۲، نظام‌الملک به دست یک تن از اسماعیلیان به قتل رسید و چند ماه بعد نیز ملک‌شاه فوت کرد و پیکاری که برای تصاحب تاج و تخت میان پسران ملک‌شاه یعنی محمود و برکیارق صورت گرفت، تا اندازه‌ای اوضاع نابسامان مناطقی را که اسماعیلیان ضبط کرده بودند، بهبود بخشید. مستنصر امام و پیر تمامی اسماعیلیان و خلیفه فاطمی در سال ۱۰۹۶ میلادی درگذشت. به جای نزار که ولیعهد و جانشین خلیفه بود، مستعلی پسر کوچک خلیفه و داماد سپهسالار بدرالجمالی، به کمک پدرزنش به خلافت رسید. نزار در مبارزه‌ای که علیه بدرالجمالی آغاز کرد، عاجز ماند، و سرانجام در اسکندریه دستگیر و به قتل رسید.

این رویدادها، اسماعیلیان را به دو گروه جدا نمود. اسماعیلیان مصر از مستعلی و اسماعیلیان کشورهای دیگر از نزار جانبداری می‌کردند. روشن است که علت این جدایی جدی‌تر از این بود، و خلافت فاطمی را دچار

بحران داخلی ساخت؛ و بالطبع نفوذ آن ضعیفتر گشت. اما اسماعیلیان در ایران، آسیای مرکزی و نیز در سوریه نیرومند گردیدند و حتی دارای قلمرو نیروی نظامی مختص خود شدند.

حسن صباح خود را جانبدار نزار اعلام کرد و روایاتی پیدا شد که طبق آنها، گویا پسر غیر قانونی را دزدیده و در الموت پنهان کرده‌اند. حسن صباح دیگر، شعارهای پیشین قرمطیان را از نو ابلاغ می‌نمود. از «غیبت نزار سخن می‌راند» و پیشگویی می‌کرد که عنقریب مهدی آخرالزمان (عج) از آسمان فرود می‌آید و کار جمله پیامبران و امامان را به پایان می‌رساند و حقیقت و عدالت را برپا خواهد کرد. حسن صباح خود را «حجت اساسی» قلمداد می‌نمود که احتمالاً از نام نزار «غیب شده» استفاده می‌کرد. در این میان موفقیت‌های نظامی اسماعیلیان در ایران گسترش می‌یافت.

اسماعیلیان الموت، لشکری را شکست دادند که از ری علیه آنها اعزام شده بود و در سال ۱۱۰۱ میلادی نیز قلعه‌ای دیگر را ضبط کردند. احمد، پسر داعی عبدالملک عطاش که حسن صباح را به آیین اسماعیلی در آورده بود، در سال ۱۱۰۱ میلادی قلعه شهیدز رادر نزدیکی اصفهان پایتخت سلجوقیان ضبط کرد و تا سال ۱۱۰۷ میلادی آن را در تصرف خود نگاه داشت.

در همان سال گرده‌کوه که قلعه مهمی در راه خراسان بود، تصرف گردید، به همین طریق در الموت، گرده‌کوه و چندین شهر قهستان، سه متصرفه بزرگ اسماعیلیان تشکیل یافت.

اسماعیلیان دوبار در شهر اصفهان خروج کردند، و در سال ۱۱۰۱

میلادی به فرمان برکیارق کشتار ظالمانه اسماعیلیان به وقوع پیوست. حتی یکی از اعضای سلاله سلجوقیان، یعنی ایرانشاه که حاکم کرمان بود، مذهب اسماعیلی را پذیرفت. ولی در سال ۱۱۰۱ میلادی (از حکمرانی) واژگون شد. در خوزستان، فارس، سیستان و عمان نیز علیه اسماعیلیان مبارزات شدیدی صورت گرفت.

ما در اینجا از بازگویی مفصل تاریخ مبارزات سلجوقیان علیه اسماعیلیان در قرن دوازدهم میلادی خودداری می‌کنیم و تنها برخی از رویدادهای مهم را یادآور می‌شویم. از جمله اینکه محمد تاپار در سال ۱۱۱۸ میلادی الموت را محاصره نمود. ولی محاصره به سبب مرگ محمد قطع گردید، و خود سلطان سنجر نیز در سال ۱۱۲۸ میلادی به الموت لشکر کشید. علی‌رغم این حمله‌ها، اسماعیلیان قلعه‌های خود را تا تاخت و تاز مغولها یعنی سقوط الموت در سال ۱۲۵۶ میلادی، در دست خود نگاه داشتند. اما این «دارالهجرت‌ها» دیگر نتوانستند قلمرو نفوذ اسماعیلیان را گسترش دهند تا اینکه نهضت اسماعیلیان دچار انقراض گردید و سازمان آن تغییر جدی یافت.

حسن صباح ظاهراً در سالهای ۹۰ قرن یازدهم با استفاده از روحیه ضد سلجوقی (بویژه در نوشته‌های سالهای ۶۰ ناصر خسرو روشتر به نظر می‌رسد) و با استفاده از هواداری شیعیان ایران توانست در برخی از نقاط، مردم را برانگیزد. و متصرفات دیگری به دست آورد. ولی سرانجام جنبش او فرو نشست و اندیشه اتحاد وحدت تمام هواداران «دین حق» نتوانست جریان از هم پاشیدن دولت متمرکز فئودالی را باز دارد. اسماعیلیان با وجود آنکه از آغاز «دعوت جدید»، راه و تدابیر بیباکانه‌ای

را نظیر کشتارهای سیاسی و سوء قصدهای کوچک، پیش گرفته و اتخاذ کرده بودند، اما در سرانجام به اهداف خود نرسیدند. زیرا پایه‌های سیاسی-اعتقادی آنها ضعیف و سست بود. در مناطق ضبط شده دولت‌ها و جمعتهای ویژه‌ای تشکیل یافتند که آنها را اسماعیلیان الموت رهبری می‌کردند. در رأس چنین دولتهایی نمایندگان طبقات حاکم قرار داشتند و هنگام تقسیم غنائم، سواره‌ها دو برابر بیشتر از پیاده‌ها سهم می‌گرفتند که این گواهی از نابرابری اجتماعی بود.

دولت اسماعیلیان از آغاز دارای ویژگی دولت فئودالی بود. اگر چه در رأس قدرت رهبران مذهبی اسماعیلیه قرار داشتند. ولی این رهبران از ابتدا در امور دولتی مداخله می‌کردند و حتی گماشتگان مخفی اسماعیلیان در دربار سلجوقیان به فعالیت پرداخته در میان درباریان سلجوقی فتنه‌ها برمی‌انگیختند و کشتارهای سیاسی ترتیب می‌دادند.

در ادامه و طی سالهای چهل و پنجاه، رقابت بین اسماعیلیان و اهل سنت ضعیفتر و سست‌تر می‌شد و اسماعیلیان گاهی با حکمرانان کوچک متحد شده در جنگها به عنوان نیروهای زرخرید (مزدور) شرکت می‌کردند. این نکته تعجب‌آور نیست، زیرا برای خود اسماعیلیان روشن گشت که هجومهای قبلی آنها سودی نبخشیده است و پذیرفتند که باید سیاست تدافعی در پیش گیرند.

دولت اسماعیلی بتدریج روح جنگاوری خود را از دست داد. ولی اقتدار داخلی همچنان باقی بود و سیاست آنها بیشتر رنگ محلی به خود گرفت و این وضع تا میانه‌های قرن دوازدهم میلادی ادامه داشت. امام حسن دوم، رهبر دولت اسماعیلیان در سال ۱۱۶۴ میلادی «قیامت کبری»

را اعلام کرد و در دامنه الموت عید فوق‌العاده مذهبی برپا گردید و شعارهای پیشین چون «خروج» و «قائم» که اکنون رنگ تازه‌ای به خود گرفته بود، از نو مطرح گردید. این امر به طور موقت روح اسماعیلیان را تسکین داد. ولی آنها در برابر قدرت مذهبی سنی‌ها خود را ناتوان احساس می‌کردند. در نتیجه حسن سوم (۱۲۲۱-۱۲۳۰ م.) مجبور شد که شریعت و حتی مذهب سنی را از نو برقرار نماید و با دودمانهای دیگر روابط سیاسی را استوار سازد. در سالهای قبل از حمله مغول (سال ۱۲۵۶ م.) کمیت اسماعیلیان بسیاری از ویژگیهای دولتی خود را از دست داده؛ تنها جماعتی ضعیف شده مذهبی در املاک خود باقی ماند.

این بود سیر مختصر تاریخ اسماعیلیه در سرزمینهای ایران و آسیای مرکزی در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی. اسماعیلیه به عنوان تعلیمات دینی مشخص و مذهب اسماعیلی به عنوان تشکیلات و سازمان، در تاریخ قرون میانه نقش بزرگی داشته و مدت‌ها موقعیت خویش را از دست نداد و امروز نیز دهها میلیون نفر اسماعیلی مذهب، در هندوستان، پاکستان، برمه و برخی از کشورهای افریقایی به سر می‌برند. سبب این بقا چیست؟ و اسماعیلیه در قرون دهم - دوازدهم میلادی چه ویژگیهایی داشت. در حال حاضر پاسخ به این پرسشها دشوار است و علم در آینده جواب خواهد داد.

با وجود این، در حال حاضر برخی از ملاحظات قبلی را می‌توان مطرح کرد. بدون شک اسماعیلیان در سرزمینهای ایران و آسیای مرکزی خصوصاً در قرن دهم و سراسر قرن یازدهم میلادی، مردم ظلم دیده و کشاورزان خانه خراب و کوچیان (کوچ‌نشینان) و صنعتکاران بینوا و بعدها



فئودالهای جدایی طلب را به سوی خود کشیدند. این گروههای اجتماعی با تمام میل علیه دستگاه حکومت مرکزی که آنها را زیر فشار مداوم قرار می داد و همچنین برضد طبقه اعیان و اشراف و برغم اسلام ارتدکس که حاکمیت فئودالها را قوت می بخشید، قیام می کردند. اسماعیلیه به عنوان آموزش دینی همراه با مذهب شیعه در برابر اسلام ارتدوکس به گونه ای «کفر همه جانبه» بود. از این رو دگماتیسم اسماعیلیه با دگماتیسم تسنن متفاوت «و گاه خیلی متفاوت» بود. مذهب اسماعیلی اصولی مثل قیاس و اجماع و مراتب امامت و تأویل و عدالت را در مقابل شیعه قرار می داد. آن امکانات که مذهب اسماعیلی به هر شخص «تفکر مستقلانه» جستجوی حقیقت را می بخشید و همچنین اندیشه به دست آوردن «علم مطلق»، خیلی از دانشمندان بزرگ قرون میانه را به خود متمایل می ساخت. بدین جهت بسیاری از متفکران مشهور مثل ناصر خسرو و نصیرالدین طوسی مذهب اسماعیلی را پذیرفتند. همچنین برخی از ویژگیهای دگماتیک اسماعیلی به ویژه اندیشه تعلیم (نفوذ بزرگ امام و علم حقیقی از امام) که در زمان حسن صباح نیروی زیادی گرفت، برای بسیاری از متفکران قرنهای دهم - دوازدهم میلادی روشن بود. شاید متفکر برجسته ابوعلی سینا نیز به همین علت از اسماعیلیه دست کشیده باشد. امام غزالی نیز با اندیشه و تعلیم آنها مخالفت شدید کرده بود.

### ادبیات اسماعیلی در قرنهای دهم - دوازدهم میلادی

ما در اینجا به چند سبب به توصیف ادبیات اسماعیلی به طور کامل نمی پردازیم. اولاً، تقریباً تمام ادبیات نوشتاری این مذهب که تحت عنوان

و اصطلاح «ادبیات اسماعیلی» به وجود آمده است، حتی رساله های دینی و فلسفی این آئین که ارزش هنری (بدیعی) ندارند، می بایست در نظر گرفته می شد. ثانیاً بخش اعظم «ادبیات اسماعیلی» به زبان عربی تألیف شده اند. با وجود این، قایل شدن تفاوت کلی، و جدا کردن کامل «ادبیات بدیعی» اسماعیلی با ادبیات مذهبی، فلسفی و علمی این آئین از هم ممکن نیست. همچنین تألیفات زبان عربی را از تألیفات زبان فارسی نباید جدا کرد. اکثر مؤلفان اسماعیلی به هر دو زبان می نوشتند. با وجود این، اسماعیلیان قرن دهم میلادی در ایران و آسیای مرکزی غالباً به زبان عربی و اسماعیلیان قرن یازدهم میلادی آثار خود را به زبان فارسی می نوشتند. باید ذکر کرد که برخی از منابع که اصلاً به زبان عربی نوشته شده اند، تا زمان ما تنها به ترجمه فارسی رسیده اند. بدین جهت ما در اینجا به طور اختصار به آثار نوشتاری مذهب اسماعیلی در قرون نهم - دوازدهم میلادی می پردازیم و آنها را به ذکر مهمترین آثار دینی و فلسفی محدود می کنیم.

باید تذکر داد که با وجود تعقیبهای شدید، ادبیات اسماعیلی خوب نگهداری شده اند و ا. ا. و اناو دانشمند روسی که به نحوی «راهنمای ادبیات اسماعیلی» را مرتب و تنظیم کرده است، از قریب به هفتصد اثر نام می برد که اکثر آنها به دوره ما نیز رسیده است. ولی تنها شمار کمی از آثار و متون اسماعیلی چاپ و منتشر شده است، و بقیه در کتابخانه های گوناگون کشورهای جهان و یا در دست مردم محفوظاند. بدین جهت ما فقط از متنهای به چاپ رسیده سخن می گوئیم.

قدیمترین مؤلف برجسته اسماعیلی، ابوالقاسم الحسین ابن الفراه ابن

خوشب الكوفی ملقب به «منصور الیمن» است و تازمان ما دو کتاب از ابن خوشب (هر دو به زبان عربی) به دست رسیده است. یکی کتاب العالم و الغلام و دیگری کتاب الرشد والحديث است. در رساله اول در مورد مذهب اسماعیلی، از ایمان آوردن جوانی حکایت می شود و ماهیت و ویژگی تبلیغاتی دارد. در رساله دوم درباره خروج امام مهدی، و فرا رسیدن روز قیامت و امثال این واقعات پیشگوییهای شده است. این رساله بی گمان قبل از به قدرت رسیدن فاطمیان (سال ۹۰۹ میلادی) به رشته تحریر درآمده است.

فاطمیان، بعد از به قدرت رسیدن، ارکان نظری حاکمیت خود را به وجود آوردند، و نظام مشخص حقوقی، شریعت و فقهی خود را ایجاد کردند. ابن امر را ابوحنیفه بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون التیمی المغربی، فقیه مکتب مالکی - که در سال ۹۲۵ میلادی به خدمت خلیفه المهدی پرداخته بود - انجام داد. وی اثری بزرگ تحت عنوان «دایم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضا یا الاحکام عن اهل بیت رسول اله» تألیف نمود.

در آغاز قرن دهم میلادی در قلمرو سامانیان نیاز به رساله هایی پیدا شد که بیانگر اساسهای مذهب اسماعیلی باشد و مباحثه ها و مناظره ها در مورد مسائل دینی و فلسفی اوج گرفت. داعی مشهور محمدنخشی (مقتول در ۹۴۲ میلادی) که حتی امیر زمان، نصر دوم را به مذهب اسماعیلیه درآورد، کتاب المحصول را به زبان عربی نوشت. این کتاب به صورت کامل تا زمان ما نرسیده است. ولی در یک سلسله آثار مذهبی قرنهای اخیر، نقل قولهایی از آن دیده می شود. ظاهراً در همین زمان،

اسماعیلیان برای تبلیغ آیین خود نه تنها به زبان عربی، بلکه به زبان فارسی نیز آثار منظوم و منثور می نوشته اند. نگارنده تأکید می کند که استاد رودکی در قصیده های خود برخی از اندیشه های اسماعیلی را بیان کرده است که محیط دربار امیرنصر سامانی آن را ایجاب می کرد.

قصیده ای مذهبی و فلسفی به زبان فارسی به صورت کامل به زمان ما رسیده است که طبق تخمین محققان در نیمه اول قرن دهم میلادی تألیف گشته است. نگارنده قصیده، دانشمند اسماعیلی مذهب، ابوالهیثم جرجانی است. اما درباره روزگارش چیزی برای ما روشن نیست. ناصر خسرو پس از یک قرن به قصیده محمد بن سرخ نیشابوری، شاگرد ابوالهیثم، تفسیری نگاشته است. حمیدالدین کرمانی (متوفی ۱۰۲۱ میلادی (تقریباً)) داعی بزرگ الحاکم، خلیفه فاطمی که از متفکران برجسته دوره فاطمیان به شمار می آمد، رساله ای فلسفی تحت عنوان راحة العقل به زبان عربی تألیف نموده است. مؤلف در این اثر کوشیده است مذهب اسماعیلی را از دیدگاه علم زمان پایه گذاری نماید و توحید را در نظام کائنات.

برخی از محققان، فعالیت و دائرة المعارف مشهور اخوان الصفا را نیز به خلفای فاطمی منسوب می دانند. در «اخوان الصفا» نیز کوشش شده است، که پیوند عمیق علم و دین به اثبات رسد و با این علم از تعرض ایمن بماند. اما از نظر ما، ارتباط دائرة المعارف با خلفای فاطمی مشکوک به نظر می رسد، زیرا در این اثر، اندیشه و افکار محض اسماعیلی دیده نمی شود. اگر چه در بیان برخی از مسائل فلسفی، میان آن و رساله های اسماعیلی شباهتهایی به نظر می آید.

در قرن یازدهم میلادی، فعالیت اولین شاعر بزرگ اسماعیلی یعنی ناصر خسرو جریان داشت. وی آفریننده دیوان قصائد مذهبی و فلسفی است.

مؤید فی الدین (متوفی ۱۰۷۷ میلادی) دوست و معاصر ناصر خسرو، داعی بزرگ خلیفه المستنصر نیز شاعر بود. این مرد ایرانی الاصل، اشعارش رابه عربی می نوشت. در پایان قرن یازدهم میلادی از جانب مؤلفی ناشناس ولی ایرانی الاصل، که در بین النهرین و یاسوریه زندگی می کرده است، رساله‌ای تحت عنوان *ام الکتاب* به فارسی تألیف شده است که بعدها کتاب مقدس اسماعیلیان بدخشان گردید. این کتاب شاید در اصل یگانه متنی است که در قرن هشتم میلادی نوشته شده است.

روشن است که پس از آغاز «دعوت جدید» تمامی فعالیت‌های ادبی مذهب اسماعیلی، در سرزمین‌های ایران و آسیای مرکزی در ارتباط با الموت بوده است. باید گفت که از اواخر قرن یازدهم و سراسر قرن دوازدهم میلادی، دوره تنزل و انقراض ادبیات اسماعیلی می باشد. به سبب ضعف خلافت فاطمی، ضرورت ایجاد نظریه‌های کامل مذهبی و فلسفی، همچنین مباحثه با اهل تسنن و وجود اختلاف‌های نظری در آیین اسماعیلی توسط رساله‌ها، از میان می روند. البته فعالیت کمی در چهارچوب محدود اسماعیلیان الموت و سوریه ادامه داشت. ولی در قیاس با ادبیات زمان فاطمیان از ارزش زیادی برخوردار نبود.

از دوره اول «دعوت جدید» تنها *فصول اربعه* اثر حسن صباح رامی توان نام برد که آن نیز به صورت کامل به دست ما نرسیده است. شهرستانی در کتاب مشهور خود برخی از پاره‌های آن رابه عنوان نمونه

آورده است. از این پاره‌ها معلوم می شود که حسن صباح از افکار و نظریه دانه‌های قدیم اسماعیلی دور شده، و از خود تعصب نشان داده است که حتی سبب اعتراض‌های شدید امام غزالی گردید.

درباره فعالیت ادبی اسماعیلیان از ابتدای قرن دوازدهم میلادی تا زمان «قیامت کبری» (سال ۱۱۶۴ میلادی) اطلاعی در دست نیست. اما رویداد «قیامت کبری» به ادبیات اسماعیلی از نو جان بخشید. برخی از متن‌های این دوره تا زمان ما رسیده است. از این آثار قبل از همه می توان از رساله‌ای که در سال ۱۲۰۰ میلادی تحت عنوان «هفت باب باباسیدنا» نوشته شده، نام برد. غیر از آثار نصیرالدین طوسی و نزاری قهستانی (اشعار این شاعر با اسماعیلیه کم ارتباط دارد) ادبیات اسماعیلی قرن سیزدهم میلادی ارزش بزرگ تاریخی و فرهنگی ندارد.

### ناصر خسرو

زندگی‌نامه ناصر خسرو: ابومعین الدین ناصر خسرو قبادیانی مروزی، همان گونه که خود او در دیوانش ذکر می کند در ماه ذی‌قعدة سال ۳۹۶<sup>۱</sup> در وجود آمده است. شکل درست کنیه ناصر خسرو «ابومعین الدین» است. اما در اشعارش تنها به صورت «بومعین» آمده است.

انتساب اول ناصر خسرو، گواهی از آن می دهد که او در قبادیان چشم به جهان گشوده است و به این مسئله در سفرنامه‌اش اشاره کرده است. قبادیان از نواحی بلخ به شمار می آمد. محققان شوروی (سابق) شهرک قبادیان جمهوری تاجیکستان رازادگاه ناصر خسرو می دانند که در کنار

۱ برابر با بیستم اوت و یا ۱۹ سپتامبر ۱۰۰۴ میلادی.



چپ رود «کافرنهان» در مسافت تقریباً ۱۵۰ کیلومتری از بلخ واقع است. اما خلیل‌الله خلیلی، شاعر و دانشمند افغانی گفته است که در فاصله چند کیلومتری دورتر از بلخ، روستایی است به نام بلخ، و وی همانا همین روستا و قریه را زادگاه شاعر می‌شمارد، و دلیل می‌آورد که ناصر خسرو بسیاری از اوقات، بلخ را «وطن» و «خانه» خود دانسته است. به هر روی، روشن کردن این مسئله کار دشواری است.

از آثار ناصر خسرو چنین برمی‌آید که او در خاندانی دهقان و دولتمند ایرانی نژاد تولد یافته است، و اعضای این خاندان دارای زمین بوده و در دربار صاحب مقام بوده‌اند. براساس منابع بعدی، و روایاتی نادرست، دودمان ناصر خسرو گویا از حضرت علی (ع) سرچشمه گرفته است، و از این رو او را «علوی» شمرده‌اند. حسن تقی‌زاده در مقدمه‌ای که بر دیوان ناصر خسرو نوشته، اشاره می‌کند که این اشتباه از درک نادرست از برخی از ابیات شاعر ناشی شده است. ناصر خسرو در این ابیات از صداقت و وفاداری خود نسبت به فاطمیان که خود را از وارثان حضرت علی (ع) برمی‌شمردند، سخن می‌گوید. این گفته و دلیل تقی‌زاده از نظر ما بر پایه و اساس محکمی استوار است<sup>(۱)</sup>.

از دوره و روزگار ناصر خسرو تا سفر وی به مصر تقریباً اطلاعی در دست نداریم. شاعر از اوان جوانی خود فقط گاهی در آثارش از این دوره یاد کرده است. ناصر خسرو در سفرنامه آورده است که: «من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام، چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود...» و چنین برمی‌آید که ناصر خسرو در جوانی به درگاه غزنویان راه یافته بود.

۱. ر. ک. به: دیوان اشعار حکیم معین... ناصر خسرو قبادیانی، تهران: ۱۳۰۷-۱۳۰۴ شمسی.

گمان غالب این است که ملاقات او با سلطان محمود در بلخ واقع شده است. زیرا سلطان محمود در بسیاری از اوقات (مثلاً در سالهای ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹ و ۱۰۳۱ میلادی) فصل زمستان را در آنجا سپری کرده است.

احتمال می‌رود هنگام آمدن سلطان محمود به بلخ، دهقانان جوان محلی، ناصر را که شعر می‌سرود، با سلطان آشنا کرده باشند، و ناصر چند شعر از اشعار خود را در دربار سلطان خوانده باشد. اشعار ناصر خسرو، پسند سلطان قرار می‌گیرد و او ندیم و مصاحب و هم قدح سلطان محمود می‌شود و بعد نیز پسرش سلطان مسعود که زمستان سالهای ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶ میلادی را در بلخ به سر برد، می‌گردد. این تخمین و گمان را شماری از ابیات موجود در دیوان شاعر قوت می‌بخشد که ناصر خسرو در این ابیات از شرکت خود در مجالس عیش و نوش سلطان و در دربار سخن می‌گوید. شاعر در قصیده‌ای از گناهان دوران جوانیش توبه و طلب مغفرت می‌کند و می‌گوید که آن هنگام مغرور بود و خود را شاعر و دبیر می‌دانست، و در مجالس عیش و عشرت شرکت می‌کرد و به خیر و صدقه‌ا اهل دولت امید می‌بست، و خویشان و همسایه‌های خود را یاری نمی‌رساند و اشعار پوچ و بیهوده‌ای می‌سرود و سرگرم فسق و فجور بود. او همچنین می‌نویسد که در جوانی در وصف «شعر سیاه و چشم ازرق» بسیار سروده و غزلها گفته است.

ناصر خسرو مدام می‌گوید که در سالهای جوانی دبیر بوده است، و لقب خواجه نیز داشته است. که بیهقی این عنوان را لقب «فخری» (افتخاری) می‌داند. می‌توان حدس زد که ناصر خسرو در جوانی سفری

به هندوستان و نیز ملتان و لاهور کرده باشد، که آیینهای محلی توجه او را به خود جلب ساخته است. این نکته از سفرنامه‌اش و وجه دین برمی آید. اروپاییانی که بار اول درباره زندگی‌نامه ناصر خسرو نوشته‌اند، براین گمان بوده‌اند که وی تا ۴۲ سالگی در دربار مقامی داشته است. و بعدها در «خواب اشارت» (به سوی قبله) گرفته است» (این نکته در سفرنامه ذکر شده است). از این رو، برای توبه به حج رفت و از آنجا آهنگ مصر کرده، آیین اسماعیلی را پذیرفت. از بسیاری از جزئیات سفرنامه ناصر خسرو می‌توان حدس زد که او قبل از سال ۱۴۰۵ میلادی پنهانی اسماعیلی شده بود، و به طور کلی او از دوران جوانی به مسائل دینی و فلسفی توجه داشت، و این گمان ما را، قصیده‌ای از او قوت می‌بخشد.

ناصر خسرو در آغاز سفرنامه گفته است که در ماه ربیع‌الثانی سال ۴۳۷ هجری قمری<sup>(۱)</sup> او دبیر و از جمله مستوفیان اموال سلطانی بوده و در مرو به سر می‌برد، و ندیم چغری بیگ سلجوقی بود. اینکه ناصر چرا به خدمت سلجوقی‌ها رفت، مسئله‌ای پوشیده است. ناصر خسرو در سال ۱۰۴۵ میلادی در صدد برآمد زندگی خود را تغییر دهد. از این رو، از مقام و منصب دست شسته، چیز و چاره‌اش را بایبچارگان قسمت نموده، و رهسپار حج می‌گردد. برای ما روشن نیست که علت اصلی این اقدام و تصمیم او چه بوده است. ولی می‌توان گفت که یکی از علل تغییرات ناگهانی وی، نفرتش نسبت به سلجوقیان بوده است. درباره عقاید سیاسی ناصر خسرو، از محتوای برخی از ابیات دیوانش می‌توان حکم کرد که شاعر دوران حاکمیت سامانیان را آرزو و ستایش می‌کرده است و سلطان

محمود غزنوی را فاتحی بزرگ می‌دانسته است، و به قول خود وی، در برابر آن آزادگان (غزنویان)، سلجوقیان را دون و منفور می‌دانسته است، و در اشعارش از این مسئله شکوه دارد که در عهد سلجوقیان برخی از روحانیون بی‌مغز و متعصب در دربار از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند که «علم و دین حق» را باطل شمرده، علما را مورد تعقیب قرار می‌داده‌اند. شاعر آن اشعار را در پیر سالی و بعد از تعقیب شدید سلجوقیان سروده است. اما به نظر ما احتمال دارد این روحیه در او از هنگام خدمت در دربار چغری بیگ پیدا شده، و گمان براین است که او یک باره راه و روش زندگی‌اش را دگرگون کرد.

در ششم مارس ۱۰۴۶، شاعر، تمامی کارهای دیوانی را باز سپرده و همراه برادرش ابوسعید و غلامی هندو، از مرو آهنگ نیشابور نموده و بدین ترتیب سفر مشهور و هفت ساله‌اش که در سفرنامه آمده، آغاز می‌شود.

ناصر خسرو همراه کاروانیان راه مکه را اختیار نکرد، بلکه با تائنی حرکت نمود و در ژانویه سال ۱۰۴۷ به حلب رسید و در ۱۶ ماه همان سال به زیارت مکه مکرمه مشرف گشت. به موجب گمان و اواناوه، ناصر خسرو به این جهت راه غیر معمول مکه را با شمار اندک همراهان برگزید که در سر راه به تکیه‌گاههای مخفی اسماعیلیان می‌رفت و سفارشهای مخصوص را انجام می‌داد و نیز غذا و آذوقه می‌گرفت و یشتیانی نیز می‌دید.

در چهارم اوت سال ۱۰۴۷ ناصر خسرو، به قاهره قرارگاه «امام زمان!!!» اسماعیلیان یعنی المنتصر خلیفه فاطمی رسید. وی مدت هشت ماه در

آنجا اقامت کرد. در ماه مه همان سال دوباره به زیارت کعبه رفت و باز به قاهره بازگشت.

ناصر خسرو در ماه مه سال ۱۰۴۹، برای بار سوم مکه را زیارت نمود و باز رهسپار مرکز خلافت فاطمیان شد. برای ناصر خسرو این امکان فراهم شد که برای بار چهارم از زیارت خانه خدا احساس سرفرازی کند. در سالهای ۱۰۴۷-۱۰۵۰ میلادی، بیشتر اوقات خود را در قاهره سپری کرد. وی غیر از زیارت مکه، سفرهای دیگری هم داشت. او در سال ۱۰۵۱ میلادی، آهنگ پایتخت دولت قرمطیان، - شهر الاخسو = الحساء = احساء؟ - در بحرین می‌کند. این مسافرت نه ماه به طول انجامید و ناصر خسرو همراه برادرش ابوسعید بحرین را ترک گفته، و دوباره از راه غیر معمول در ۲۶ اکتبر سال ۱۰۵۲ به بلخ بازگشت، و در آنجا برادرش ابوالفتح که در خدمت وزیر جغری بیگ سلجوقی بود، به پیشواز آمد. محققان بارها تأکید کرده‌اند که متن سفرنامه بعد از فوت ناصر خسرو، بسیار تحریف شده است. از این متن تمام نکاتی که در آنها سخن از ملاقات ناصر با «اهل بدعت» یعنی مبلغان اسماعیلی رفته است، توسط کاتبان اهل سنت حذف شده است.

ما در اصل از اشاره‌هایی که در دیوان شاعر به نظر می‌رسد، می‌توانیم این ملاقاتها را حدس بزنیم. بیش از هر چیز، ناصر خسرو نام مؤید فی‌الدین را بارها ذکر کرده او را پیر خود می‌شمارد.

خورشید تواند که کند یاقوت از سنگ  
یاقوت منم اینک، خورشید من آن کس

چنان که پیداست مؤید فی‌الدین از حدود سال ۱۰۴۵ میلادی در مصر به سر می‌برد، و از اواخر سال ۱۰۴۰ میلادی به ظاهر یکی از داعیان بزرگ و مهم بود. دلایل زیادی در دست است که بتوان حدس زد که ناصر خسرو در مصر با مؤید فی‌الدین ملاقات و مذاکره‌های زیادی داشته است و تبلیغات این داعی مشهور در تشکل افکار اسماعیلی ناصر خسرو تأثیر فراوانی گذارده است.

در کتاب بهدایة المؤمنین «فدایی» یعنی کتاب اسماعیلیان متأخر (تقریباً ۱۹۰۰ میلادی) که در سال ۱۹۵۹ میلادی در مسکو تجدید چاپ شد؛ حکایتی آمده است که در آن از ملاقات ناصر خسرو با خود امام زمان - المنتصر - سخن رفته است. به طور مسلم این حکایت به دور از حقیقت است. اما از روی برخی از نکات تاریخی حکایت می‌توان حدس زد که این حکایت مبتنی بر یگانه منبع اصلی است و یا خود بر اساس آن فصلهای سفرنامه که توسط کاتبان سنی مذهب حذف شده‌اند، نوشته شده است. بی‌گمان آنچه گفته می‌شود، حدس و گمانی بیش نیست.

تاریکترین دوره حیات ناصر خسرو پس از سال ۱۰۵۲ میلادی آغاز می‌گردد. بسیاری از منابع (از جمله از سرچشمه‌های مطمئن و قابل اعتماد می‌توان از بیان‌الادیان نام برد) تذکر می‌دهند که ناصر خسرو از طرف فاطمیان به عنوان «صاحب جزیره» و یا «حجت» گمارده شد. اینکه و.ا.اواناوی می‌گوید ناصر خسرو در سیاست آن دوره چهره‌ای کم‌اعتبار بود، نادرست است. زیرا کسی که چنین مأموریت و عنوانی را به دست آورده، نمی‌تواند چهره شخصی بی‌اعتبار باشد، به نظر ما این عقیده و.ا.اواناوی پایه و اساسی ندارد. اولاً خود ناصر خسرو در دیوان و رساله‌هایش بارها از



خود به عنوان «حجت خراسان» و «صاحب جزیره» نام برده است و این عنوان را همچون وظیفه ذکر کرده است. ثانیاً مانمی دانیم که میزان فعالیت سری و پنهانی ناصر خسرو تا چه حد و چگونه بوده است.

با استناد به گفته‌های رشیدالدین فضل‌الله و ذکر یا قزوینی در آثار البلاد و خود ناصر خسرو در روشنائی نامه می‌توان حدس زد که اگر چه ناصر خسرو موقعیتی مانند حسن صباح پیدا نکرد، اما موقعیت سیاسیش چه بسا بسیار مهم بوده است. ثالثاً ما نمی‌دانیم وظیفه «حجت» چه بوده، است و سهم تبلیغات مذهبی و امور سیاسی و سازماندهی در فعالیت‌های او به چه نحو بوده است.

به هر رو، ناصر خسرو بعد از بازگشت به وطن خویش دست به تبلیغات گسترده و فعالانه‌ای به نفع فاطمیان زد. وی در دیوانش خود را غالباً «مستنصری» گفته و در وفاداریش به خلیفه المستنصر سوگند یاد کرده و می‌گوید:

داغ مستنصر بالله نهاد ستم

بر بر و سینه و بر پهنه پیشانی

آنچنان که از ابیات پراکنده دیوان برمی‌آید، ناصر خسرو در بلخ، ختلان، سیستان، مازندران و نیشابور تبلیغ می‌کرده است، و مورد تعقیب‌های شدیدی نیز قرار می‌گرفت. ولی روشن نیست که این تعقیبها بعد از بازگشت وی از مصر آغاز گردیده بود یا خیر. اظهار نظر در این مورد دشوار است. ناصر خسرو به روشنی می‌گوید او را به خاطر سلاطین و فرمانروایان سلجوقی تعقیب می‌کردند. شاید در این تعقیبها، نظام الملک وزیر که از سال ۱۰۵۹ میلادی اداره خراسان در دست او بوده و علیه اهل

بدعت فعالانه پیکار می‌کرد، تا حدی دست داشته است. ناصر خسرو در رساله‌ها و دیوانش بارها ذکر نموده است که او را روحانیان، علما و فقهای متعصب اهل سنت مورد تعقیب قرار داده‌اند.

سرانجام تعقیب‌کنندگان ناصر خسرو پیروز شدند و توانستند در قلب و افکار بخشی از مردم نسبت به این مبلغ بزرگ بذر نفرت بکارند و شاعر شوریده، حدود سال ۱۰۶۰ میلادی (تعیین دقیق این تاریخ ممکن نیست) ناگزیر از فرار از خراسان و از شهر بلخ بامی که آنجا مأوا داشت، گردید. او به قهستان و به بدخشان یعنی به روستای یومگان که اکنون نیز با همین نام در ساحل رود گوکچه (در قلمرو افغانستان فعلی) قرار دارد، گریخت. درباره شیوه زندگی ناصر خسرو در یومگان می‌توان از ابیات جداگانه دیوان و رساله‌هایش اطلاعاتی به دست آورد. بخش اعظم قصیده‌های شاعر که در یومگان نوشته شده است، شکایت‌های تلخ و تندی است از تبعید و وضع نداری و بی‌نوایی، پیری و تنهایی. ناصر خسرو یومگان را برای خودزندان می‌شمارد و از بی‌خانمانی، برهنگی و گرسنگی شکوه می‌کند. سراسر بسیاری از قصیده‌هایش حاکی از داد و فغان نومیدانه و مأیوسانه اوست.

ناصر خسرو در یومگان فعالیت تبلیغاتی خود را ادامه داد و آثار زیادی نوشت و بخش اعظم آثار شاعر که تا زمان ما رسیده است، حاصل همان دوران است که آفریده شده‌اند. وی رساله‌هایش را به هر جایی می‌فرستاد و به ظاهر با چند تن از اسماعیلیان مصر نیز مکاتبه داشت.

ناصر خسرو در یومگان، با امیر بدخشان علی بن اسد - متأسفانه درباره این شخص تاریخنگاران مطلبی نگفته‌اند - روابط دوستی برقرار کرده، و

در سال ۱۰۶۹ میلادی رسالهٔ جامع‌الحکمتین را برای وی تألیف کرد. امیر به ظاهر اسماعیلی بود. زیرا این رساله عقاید صرف اسماعیلی را منعکس می‌کند. بیشتر از پنجاه قصیده نیز در یومگان به قلم آمد، و به هر جایی که اسماعیلیان می‌توانستند آنها را بخوانند و یا بشنوند، فرستاده شد. ناصر خسرو در بسیاری از قصیده‌هایی که در یومگان سرود، خود را «حجت» نامیده و تذکر می‌دهد که اگر چه سرنوشت او را به جایی دوردست و منزوی کشانده است، اما چون از پیش این وظیفه را ادامه می‌داد، لذا به سود فاطمیان به تبلیغات می‌پردازد. در روشنایی‌نامه بیتی جالب توجه هست که ضمن آن ناصر خسرو گفته است که او «حجت» است و در یومگان نشسته پادشاه وار.» می‌توان خلاصه کرد که ناصر خسرو حتی هنگام تبعید در یومگان نیز نقش بزرگ سیاسی داشته و در آنجا به عنوان داعی زمان «دعوت جدید»، رحل اقامت افکنده بود.

سال وفات شاعر بروشنی معلوم نیست. از ابیات جداگانهٔ دیوان برمی‌آید که عمر او در یومگان به پایان آمد. خود در بیتی می‌گوید که هفتاد سال دارد و آن بیت در ۴۶۴ هجری قمری سروده شده است. در بیت دیگری می‌گوید که پانزده سال است که در یومگان زندگی می‌کند. اگر او قبل از سال ۴۵۰ هجری قمری / ۱۰۵۹ - ۱۰۵۸ میلادی به یومگان فرار نکرده باشد، پس این بیت به هر صورت در سال ۴۶۵ هجری قمری / ۱۰۷۳ - ۱۰۷۲ میلادی سروده شده است. به عقیدهٔ ما تمام اطلاعات موجود در مآخذ کم اعتماد، در این مورد که ناصر خسرو گویا ۱۴۰ سال عمر کرده، و غذایش علف و کارش معجزه‌آفرینی بود، بی‌شک نظری پیهوده بیش نیست.

مؤلف تقویم‌التواریخ گفته است که ناصر خسرو در سال ۴۸۱ هجری قمری / ۱۰۸۹ - ۱۰۸۸ میلادی چشم از جهان فرو بست. اگر چه این تاریخ به حقیقت نزدیکتر است و توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. اما چون این اثر یکی از منابع مربوط به زمانهای متأخرتر است، اعتبار چندانی ندارد. شاعر بزرگ بی‌گمان در یومگان دفن شده است. قبر او ویران و تخریب نشده و تا امروز با احترام از آن نگهداری می‌شود.

دیوان ناصر خسرو: دیوان ناصر خسرو بزرگترین اثر شاعر بوده، و برای روشن کردن ویژگیهای نظم او معتمدترین منبع است. این پژوهش ما براساس دیوان اشعار شاعر مبتنی و استوار است که در سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۴ شمسی در تهران منتشر شده است.

این دیوان شامل بیش از یازده هزار بیت است. اما هیچ کس تاکنون محتوای آن را تقسیم‌بندی نکرده است. تاریخ تألیف و سرایش قصیده‌ها - در ارتباط با ذکر یومگان و تسخیر مکه از سوی فاطمیان و سن و سال شاعر - که برای تعیین رشد تدریجی اندیشه‌های شاعر بسیار ضرورت دارد، روشن نشده است. مانع جدی برای توصیف دیوان دوگانگی محتوی و مضمون آن است که برای محققان مشکلات زیادی به بار می‌آورد. دیوان از یک سو، محتوای روشن فلسفی مذهبی و سیاسی دارد، قصیده‌ها در حکم رساله‌های کوچکی هستند که دربارهٔ موضوعهای مختلف بحث می‌کنند و تنها قبای شعر بر تن دارند. به این جهت وقتی به محتوای دیوان پی می‌بریم که آن را با رساله‌های منشور ناصر خسرو و ادبیات فاطمی به طور مفصل مقایسه کنیم و اصطلاحات دینی - فلسفی نظام افکار شاعر را تشخیص داده، مشخص کنیم. اما این کار به شیوه‌ای

کامل تاکنون از جانب کسی انجام داده نشده است. از سوی دیگر، دیوان دارای مندرجات غنی تغزلی است و شاعر از دوری وطن، پیروی و بدبختی‌ها شکایتها دارد، و دنیا، شاعران دربار و خصایل رذیله را نکوهش می‌کند. این دو جنبه دیوان یعنی منطوق و حسیات، شیوهٔ عقلی و شیوهٔ عاطفی به شدت با هم ارتباط دارند.

در بسیاری از قصیده‌ها، تصویر شاعرانه، سرشار از اندیشه‌های فلسفی است یا ملاحظات حکیمانه با شیوهٔ تغزلی یا با تصویر طبیعت آمیخته می‌شود. از این رو، برای پژوهش عمیق دیوان باید تحلیل ادبیات‌شناسی، و تحلیل فلسفی را با هم توأم ساخت. متأسفانه تاکنون این امر صورت نگرفته است، و ما غالباً به معلومات و بررسیهای محققان پیشین بسنده می‌کنیم.

برخی از پژوهشگران نظیر خ. ا. ا. پدزی و ا. براون، سعی داشته‌اند تا نظم ناصر خسرو را به صورت کلی توصیف کنند و ارزش مطلق بدیعی آن را تعیین نمایند. این خاورشناسان اروپایی، محتوای دیوان شاعر را عبارت از حکمت اصیل مشرق می‌دانند که به شدت جنبهٔ آموزشی دارد. اما از نظر و. ا. اواناوا، نظر ناصر خسرو عاری از افکار بکر و هنر شاعرانه است. در صورتی که در ایران، تاجیکستان، افغانستان، پاکستان و برخی از کشورهای دیگر که نظم فارسی را می‌خوانند و دوست می‌دارند، به اشعار ناصر خسرو همیشه بهای بلندی داده‌اند.

تقریباً تمام تذکره‌ها دربارهٔ ناصر خسرو سخن گفته‌اند و صرف‌نظر از «بدعت» او، از آثارش نمونه‌هایی آورده‌اند، از جمله بدیع‌الزمان بشروی، دانشمند ایرانی، به نظم ناصر خسرو ارزش زیادی قائل شده است.

لطف‌الله بزرگزاده، دانشمند تاجیکی، شاعر را جویندهٔ حقیقت و عدالت خوانده است، و بزرگداشت علم و معرفت را از جانب او ستوده است. نگارندهٔ این سطور در مقاله‌ای تحت عنوان «ناصر خسرو و نظر او به شعر»<sup>(۱)</sup> کوشش کرده است، با دلایل متقن اشعار ناصر خسرو را ارزیابی کند و چنین آورده است: شاعر حقیقت‌جو مهارت عالی شعری دارد و شکل و ساخت شعری را خوب می‌شناسد و می‌داند.

به عقیدهٔ محققان، ناصر خسرو در اوان جوانی نظم فارسی را نیکو فرا گرفته بود و از نظم رودکی، عنصری و کسایی - که ناصر باوی دعوی برابری داشت - از شهید بلخی، شاهنامه و ادبیات عرب اطلاعات کامل داشت. شاعر در قصاید خود از صنعتها و مشکل آن و سؤال و جواب، ماهرانه استفاده به عمل آورده است، و ناصر خسرو اشعارش را نه برای سرودن بلکه تنها برای خواندن نوشته بود. او نه به احساس خوانندگان، بلکه به عقل و خرد ایشان مراجعه می‌کند. نگارنده خلاصه کرده است که هر کسی حق دارد نظم ناصر خسرو را دوست بدارد یا ندارد. اما هیچ کس نمی‌تواند استعداد شاعری او را انکار کند، و طول شهرت چند صد سالهٔ شعر او، دلیل جاویدان بودن شعر اوست. زیرا شعر ضعیف کم مایه دیری نمی‌پاید.

احتمال می‌رود تنها آن بخش از اشعار ناصر خسرو که بعد از پناه بردن وی به یومگان سروده است، تا زمان ما رسیده است، و شاید هم آن را یکی از پیروان و علاقمندان او تدوین کرده باشد.

۱. اطلاعنامه شعبهٔ علوم جمعیتی (انسانی) فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان، شمارهٔ



غزلیات و قصاید دوران جوانی شاعر، آن هنگام که در دربار غزنویان خدمت می‌کرد، کاملاً از بین رفته‌اند (ولی در پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی (سابق) شعبهٔ لنینگراد یک نسخهٔ قدیمی «مربوط به قرن چهاردهم میلادی» محفوظ است که زیاده از چهل غزل را در بر دارد - نام ناصر خسرو پیش از غزل اول آمده است - سبک این غزلیات را باید تعیین کرد شاید غزلیات او آن جوانی شاعر باشد).

ناصر خسرو در اواخر حیات (سالهای ۱۰۷۰-۱۰۶۰ میلادی) اگر چه «حجت» خراسان نبود، اما به هر صورت مبلغ بزرگ اسماعیلی به شمار می‌آمد. او به اشعار عاشقانه و مداحانه نظری کاملاً منفی داشت و آن را خس و سنگ و سفال و دروغ و ژاژخواری می‌شمارد. زیرا به عقیدهٔ او، این گونه اشعار مایهٔ جهل و بدگوه‌ری می‌باشد.

ناصر خسرو از شعر، هدف دیگری داشت. در ظاهر قصیده‌های او برای جماعت‌های اسماعیلی نوشته شده‌اند، و او می‌خواست اصول «دین حق» را به زبان ساده و دور از تکلف تفهیم کند. شاعر برخی از قصیده‌هایش را برای شخصیت‌های نامدار اسماعیلی می‌فرستاد و بدین ترتیب با ایشان در مسائل نظری مباحثه می‌نمود و از حال نابسامان خویش شکوه و شکایت می‌کرد. شعر برای او وسیلهٔ بیان اندیشه‌های فلسفی بود، و از این رو به خاطر روشنی بیان، از زیبایی دست می‌کشید و مدام ناتراشیدگی شکل را از ناروشنی فکر، افضلتر می‌دانست.

شعر ناصر خسرو، دل خواننده را همانند شعر صوفیانه به جوش و خروش نمی‌آورد و مستی نمی‌بخشید. بلکه با دلایل منطقی، او را به راه راست و درست هدایت می‌کرد. همچنین باید تأکید نمود که ناصر خسرو

در تاریخ نظم فارسی، شاعری تازه نقش و نوپرداز می‌باشد. تا زمان او در شعر، سنت بیان افکار مذهبی و فلسفی به شیوهٔ گسترده وجود نداشت. اما ناصر خسرو از اولین شاعرانی است که شعر را با فلسفه آمیخت و جهت اختراع شیوه‌های تازهٔ بیان فکر و غنی گرداندن زبان شعر، کوشش کرد و همان گونه که بدیع الزمان بشروی تأکید می‌کند، در این راه کامیاب هم گردید.

به طور خلاصه، نگارنده عقیده دارد که ناصر خسرو پدیده‌هایش را با تمام عنعنۀ نظم آن زمان مقابل می‌گذارد. او از مدح و عاشقانه‌ها صرف‌نظر می‌کند و تنها تبلیغات اسماعیلی را افضل می‌داند و رسالت خود را عبارت از این می‌شمرد.

ناصر خسرو به فعالیت تبلیغی خویش اهمیت کاملاً ویژهٔ دنیوی قایل بود. او در رساله‌ها و شعرهایش از تنزل «دین حق» و «علم» در خراسان و از نفوذ جاهلان و طمعکاران در رشتهٔ دین و مذهب، و از علما و فقهای بداخلاق که اسماعیلیان، یعنی ناشران نور علم و دین را تعقیب می‌کردند، خیلی شکایت می‌کند. او ضرورت تحصیل علم را که «نفس ناطقه» نیز طالب آن است، تلقین می‌کند. از نظر او، سعی و کوشش برای تحصیل علم را خدا در «نفس ناطقه» نهاده است.

ناصر خسرو در فخریه‌هایش، خود را از افلاطون و مانی برتر می‌داند. بزرگداشت علم در تعلیمات او از عقاید شیعه‌گری گرفته شده است. او می‌گوید:

مر مرا بر راه پیغمبر شناس  
شاعرم مشتاس اگر چه شاعرم

ناصر خسرو با این بیت می‌خواهد بگوید که او مبلغ آن «علم» است که پیغمبر (ص) به آل خود به حضرت علی (ع) و وارثان او وصیت کرده بود. شاعر با استفاده از اصل تأویل به شیوه‌ای مرکب، مذهب اسماعیلی را تبلیغ کرده است. طبق اندیشه او، چند «عالم» وجود دارد: «عالم علوی»، «عالم سفلی»، «انسان»، «فرقه اسماعیلیه» و «دین حق». مغز در بدن انسان و آفتاب در عالم سفلی و پیغمبر (ص) در عالم دین مانند عقل کل است و در عالم علوی حضرت علی (ع) همانند نفس کل است. از این رو، امام و حجت داعی و ... می‌آیند. در نظر ناصر خسرو، اسماعیلی از ضرورت الهی است که در قانونهای عالم قرار دارد. «علم» پیغمبر (ص) در قرآن که از جانب علی (ع) از طریق تأویل توجیه شده است، مانند نور آفتاب است که در ماه انعکاس دارد. علی (ع) این علم را توجیه نموده، به امامان داده است و امامان به وسیله حجتهاو داعیها این «علم» را به مردم می‌رسانند. مردمانی که مذهب اسماعیلی را پذیرفته‌اند، این «علم» را فرا گرفته، پاکیزه و تمیز می‌کنند، و «فرشتگان نیرومند» می‌شوند و جماعت اسماعیلی «بهشت نیرومند» می‌گردد و روح اسماعیلیان پس از مرگ به آن دنیای پاک تازه و بهره‌ور از «تعلیم» رجعت می‌کند، و هدف خدا از آفرینش عالم نیز همین است.

از اینجاست که ناصر خسرو در دیوان، مستنصر خلیفه فاطمی - امام زمان - را که به عقیده او مقام بزرگ سماوی دارد، با تعصب زیاد ستایش می‌کند. او گاهی به درجه‌ای می‌رسد که می‌گوید دشمنان اسماعیلیان را مثل مار باید محو کرد و از خونریزیهای فاطمیان در مکه به وجد می‌آید. چنین است فشرده افکار و حسیات ناصر خسرو. ولی عنوان محتوای

دیوان و رساله‌های فلسفی او تنها عبارت از این نیست. نگارنده تأکید می‌نماید که اندیشه اساسی ناصر خسرو در این است که او «رفاهیت» مردم را تنها در تحت حاکمیت فاطمیان بودن می‌بیند. از این رو محیط آن زمان را سخت نکوهش می‌کند و به یک چنین نتیجه‌ای می‌رسد که وظیفه هرگونه تألیفات سودمند، تنها تبلیغ تعلیمات اسماعیلی می‌باشد و بس. اکنون به برخی از افکار انتقادی ناصر خسرو توجه کنیم. همان‌گونه که ذکر کردیم او نسبت به سلجوقیان که به خانواده‌های قدیم دهقانی فشار می‌آوردند، نفرتی شدید داشت. شاعر در مورد سلجوقیان می‌گوید:

۱ ز من معزول شد سلطان شیطان

ندارم نیز سلطان را به سلطان

۲ گرگی تو نه میر، مر خراسان را

سلطان نبود چنین تو شیطانی

۳ دجال را نبینی برامت محمد

گسترده در خراسان سلطان و شادشای

۴ هر زمان بدتر شود حال رومه

چون بوداز گرسنه گرگان رؤات

او گرسنگی و خرابیهایی را که سلجوقیان به ارمغان آورده بودند، می‌بیند و به جبر، ستم و نابرابری اجتماعی نیز اهمیت می‌دهد:

بنگر که مر آن را خزاست و بستر  
و این را به مثل زیر بوریا نیست  
و آن را به آخور ده اسب تازی است  
در پای برادرش لالکا نیست

مسعود همی بر حریر غلطد  
بر پشت سید از نمدا قبا نیست  
\*  
بی بر و میوه دار هست درخت  
خاص پر بار، عامه بی بارند  
\*

شاعر عدالت پیشه علیه غارت بینوایان و ناداران صدای اعتراض بلند  
می‌کند:

مرغ درویش بی گناه مگر  
که بگیرد تو را عقاب عقاب  
\*  
گر شاه تویی بیخش و مستان  
چیز از شهری و روستایی  
۲  
زیرا از خلق خواستن چیز  
شاهی نبود، بود گدایی

ناصر خسرو یکی از بزرگترین ستاینندگان عدالت و انصاف در ادبیات  
فارسی به شمار می‌آید.

گرگ است، نیست مردم آن کس که دادگر نیست  
برتر ز داد ز ایزد اندر جهان اثر نیست  
\*  
گرگ درنده گرچه کشتنی است  
۲  
بهتر ز مردم ستمکار است

ناصر خسرو بر وضع ناگوار کشور تأکید نموده، سبب آن را به خاطر  
انتشار «دین بد» و بی‌عدالتی حاکمان زمان می‌داند. او فعالانه راه‌هایی را  
جستجو می‌کند، و این راه‌هایی را در پاکسازی دین، یعنی بازگشت به  
دین ناب محمدی، و در برقراری حاکمیت، هم «حاکمان عادل»، هم  
نمایندگان «دین حق»، یعنی فاطمیان، و هم در «زهد» می‌بیند.

روشنایی‌نامه: ما در بالا در مورد این داستان سخن گفتیم. نگارنده سیر  
عمومی تکامل داستانهای اخلاقی و تصوفی را مورد تحلیل قرار داده،  
روشنایی‌نامه را به عنوان یکی از نخستین آثار اخلاقی منظوم فارسی  
می‌شمارد. ناصر خسرو به ظاهر هنگام تألیف این داستان، مشکلات  
فراوانی را برطرف کرده است. قبل از او عتونه نگارش داستانهای کلان  
حجم فلسفی وجود نداشت. از این رو، ناصر خسرو نخستین کسی است  
که پایه‌های فلسفه اسماعیلیه را به صورت نظم ساده و آسان فهم بیان  
نمود.

روشنایی‌نامه حاوی بیان توحید است. از نظر متفکر، خدا کاملاً یگانه،  
و درک‌ناپذیر است که قبل از هر چیز عقل کل را آفرید.  
باب دوم روشنایی‌نامه، از «عقل کل» که آفرینش نخستین و علت وجود  
است بحث می‌کند. به وسیله عقل کل است که تمام موجودات خلق گشته  
است.



باب سوم، دربارهٔ نفس کل است که از عقل کل پدید آمده است. نفس کل آفرینندهٔ افلاک و کواکب و در عین حال وی روح انسان است. به عبارت دیگر، به عقیدهٔ ناصر خسرو، عقل، نظام موجودات عالم، جنبش و قوت آن است.

ناصر خسرو در باب چهارم، دربارهٔ آفرینش افلاک و کواکب سخن می‌راند. عقل و نفس به هم پیوسته، افلاک و کواکب را به وجود آورده‌اند، که تمامی نیکی و بدی (خیر و شر) مربوط به آن است. ناصر خسرو سپس در مورد پیدایش چهار عنصر (خاک، آب، باد و آتش)، پیدایش عالم سه‌گانهٔ طبیعت (کانی، نباتی و حیوانی) سخن می‌گوید، که این سه عالم از نه فلک و چهار عنصر به وجود آمده‌اند.

بعد از آن، ناصر خسرو راجع به ترکیب جسم انسان بحث کرده، به طور خلاصه می‌گوید: نفس ناطقه در انسان چیزی اساسی است. سپس از رستاخیز (روز قیامت) حکایت کرده، مسائل اخلاقی و معیار آداب را بیان می‌کند. این همه از نظر ناصر خسرو، بنیاد سماوی دارند. زیرا از عقل کل و نفس کل پیدا شده‌اند. جهان همانند درخت است، و انسان میوهٔ آن، و اصل مقصد، موجودیت آن است. بوی و لذت میوه‌ها، مثل عقل انسان است. حکیمان میوه‌های خوش طعم و شیرین و خوش لذت می‌باشند که برای پرورش آنها باغبان - خدا - جد و جهد می‌کند.

ناصر خسرو در روشنائی‌نامه ربا، حرص و طمع و همان‌گونه که در دیوان دیده می‌شود، شاعران دربار را نکوهش می‌نماید. ناصر خسرو، تقلید کورکورانه را از هر شخصی، مورد انتقاد شدید قرار داده و تأکید می‌کند که هر کس باید خود مستقلانه حقیقت را بجوید.

سبک آثار منشور ناصر خسرو: محمد تقی بهار در سبک شناسی<sup>(۱)</sup>، طبق طبقه‌بندی خود، سبک زادالمسافرین را قدیمتر و نزدیک به اسلوب دوران سامانیان، و سبک سفرنامه را مربوط به دورهٔ متأخرتر یعنی دورهٔ غزنویان می‌شمارد. علت اینکه بهار چنین خلاصه‌نویسی کرده است، این است که در متن سفرنامه بعد از فوت ناصر خسرو تحریف و تغییرهایی صورت گرفته است. با وجود این، سفرنامه حتی به همان صورتی که تا زمان ما رسیده است؛ و به عقیدهٔ همهٔ محققان اثری بسیار واقعی است که نه براساس سنتهای ادبی، بلکه بر بنیاد مشاهده‌های شخصی به وجود آمده است، و ارزش تاریخی فراوانی دارد.

بهار، تکرارهای دایمی را، از خصایص اساسی سبک آثار منشور ناصر خسرو می‌شمارد. پژوهشگران اروپایی از این خلاصه، نتیجه‌گیری کرده‌اند که در آثار ناصر خسرو، نقش یکتواختی و ناروشنی بیان (عدم صراحت بیان) نمایان است. از روی گفتهٔ بهار، تکرار در آن دوره، از روی معیار علم و ادب قرن یازدهم میلادی، نقص سبک نبوده، بلکه آهنگ پندآموزی و روشنی بیان را افزوده است و سخن‌بازیها و صنعت سجع، هنوز وارد نثر ساده و روشن و پرمحتوای قرن یازدهم میلادی نشده و به آن راه نیافته بود. رساله‌های ناصر خسرو بهترین نمونهٔ ادبیات علمی قرن یازدهم میلادی می‌باشد.

### خاتمه

اینک سخنی چند دربارهٔ آثاری که به ناصر خسرو مربوط می‌دانند. در سالهای اخیر، نسخه‌های اصلی و مشکوک و گم شدهٔ چندی از آثار ناصر

خسرو، و همچنین چند اثر دیگر که به او منسوب می‌دانند، به شیوه انتقادی منتشر شده‌اند.

تحلیل این همه متون وظیفه ما نیست. از سوی دیگر مسئله تعیین متنهای آثار ناصر خسرو هنوز از دیدگاه علم امروز از جمله زبان‌شناسی و ریاضی حل و فصل نشده است. تنها می‌توان بر این امر تأکید کرد که تا امروز در میان محققان درباره اینکه سعادت‌نامه از قلم ناصر خسرو تراوش کرده یا نه، نظرات مختلفی وجود دارد. این مسئله شاید در آینده حل شود. تنها در صورتی که ما تمام آثار حقیقی را که منسوب به قلم ناصر خسرو می‌باشند، مشخص کنیم، در آن صورت توصیف کامل از آثار غنی و پر محتوای وی امکان‌پذیر خواهد بود.

راسیونالیسم (معقولیت) ناصر خسرو نیز از معماهای بسیار جالب وی می‌باشد، بر چنین اندیشه‌ای است که پی بردن به عالم و از نگاه منطقی شرح و توضیح دادن امکان‌پذیر است. برخی از افکار و اندیشه‌های او، امروز برای ما خیلی مهم‌اند. به طور مثال، به عقیده او آدم از حیوان به این دلیل جدا می‌شود که او برای کسب معاش و غذا افزار می‌سازد.

ناصر خسرو، منکر این جهان نیست، و در صحنه آن فعال است و «علم» خود را که آن را حقیقی می‌شمارد، مردانه‌وار منتشر می‌سازد و به فلسفه یونان ارزش زیادی قایل است و از مراتب علم منطقی و اصول اثبات خیلی خوب استفاده می‌کند.